

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در این بود که آیا یکی از شرایط برای مفتی و مرجع تقلید؛ بلوغ است یا خیر؟

عرض کردیم که نظر شریف محقق خوئی مجموعاً به این منتهی شده که بلوغ شرطیت ندارد، و اگر یک صبی همراهی هم که ما وثوق به اجتهاد او داشته باشیم اجتهاد و استنباط کند، با وجود سایر شرائط، تقلید از او جایز است.

البته جلسه قبل بعد از بحث به آقایان عرض کردم که ایشان از طرفی در بحث اینکه آیا رجولیت برای مفتی شرط هست یا نه؟ فرموده‌اند بله، رجولیت یکی از شرایط مفتی است، یعنی زن صلاحیت برای مرجعیت ندارد و نمی‌تواند مفتی باشد. از طرف دیگر بگوییم صبی همراهی می‌تواند مفتی باشد، این یک مقداری پذیرشش مشکل است، ولو اینکه فقیه باید تابع دلیل باشد، هر جا بر هر چیزی دلیل اقامه شد باید از آن دلیل تبعیت شود، یعنی ممکن است که کسی بگوید شهادت صبی همراهی هم قابل قبول است اما شهادت زن قابل قبول نیست، نمی‌خواهیم بگوییم که این اشکال علمی یا صناعی دارد، اما علی‌ای حال پذیرشش مقداری مشکل است.

ادله اثبات شرطیت بلوغ

ما ادله را بررسی کردیم و حول بسیاری از مطالب بحث کردیم، مجموعاً به نظر می‌رسد که بلوغ؛ شرطیت دارد و ما این را از چهار راه می‌خواهیم اثبات کنیم.

دلیل اول

ما در فقه قرینه‌ای داریم که فقهاء زیاد به آن استدلال می‌کنند به نام قرینه‌ی تناسب حکم و موضوع؛ که خود همین قرینه را در موارد زیادی فقهاء به عنوان اساس یک فتوا قرار داده‌اند. مسئله افتاء یک مسئله‌ای است که بالاخره نیاز به این دارد که آن کسی که می‌خواهد فتوا بدهد، باید صلاحیت عرفیه برای افتاء هم داشته باشد و عرف او را به عنوان یک کسی که می‌تواند فتوا بدهد و استنباط کند بپذیرد. حالا شارع بگوید صبی همراهی می‌تواند افتاء کند، در فرضی که خود شارع هم می‌داند که عرف این را از او نمی‌پذیرد، به قرینه تناسب حکم و موضوع بگوییم پس بلوغ شرط است.

موضوع این است که صبی مراهق بخواهد افتاء کند یا اینکه آیا بلوغ معتبر هست یا نه؟ ما از راه قرینه بگوییم که افتاء برای کسی است که مناسبت با مقام افتاء هم داشته باشد، این تناسب ما را راهنمایی می‌کند به اینکه مفتی حداقل باید بالغ هم باشد و غیر بالغ را نه عرف می‌پذیرد و نه شارع برای او این منصب را قرار داده است.

ممکن است کسی به این دلیل به امامت امام در کودکی اشکال کند. اما ث این بحاست که شارع، منصب امامت را برای یک منصب مشخصی قرار داده است؛ یعنی دائره امامت محدود است و آن اختصاص به ائمه (علیهم السلام) دارد. برخلاف افتاء، که دائره اش محدود نیست و برای یک بچه هم می‌شود جعل شود و استبعاد نمی‌تواند قرینه برای مدعای شما باشد. در باب زنا باید چهار نفر شهادت بدهند و در سرقت دو نفر باید شهادت بدهند، بنابراین قرینه متناسب با حکم و موضوع یک امر عقلائی است و موارد زیادی داریم که یک حکم مسلم است، دلیل، این تناسب حکم و موضوع است و از این جهت، استبعاد اصلاً دلیلیت و این قرینه قرینت دارد و قرینیتش بر یک دلیل معتبر استوار است.

دلیل دوم

دومین دلیل که محکم‌تر است این است که دو روایت وارد شده؛ در آنها: یکی «عمد الصبی خطأ» و دیگری «رفع القلم عن الصبی حتی یبلغ» آمده است. اگر صبی فتوا داد، نمی‌توان گفت کالعدم است.

عنوان روایت این است که «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: سَأَلَهُ أَبِي وَ أَنَا حَاضِرٌ عَنِ الْيَتِيمِ مَتَى يَجُوزُ أَمْرُهُ قَالَ حَتَّى يَبْلُغَ أَشَدَّهُ. قَالَ وَ مَا أَشَدُّهُ قَالَ الْإِحْتِلَامُ قَالَ قُلْتُ قَدْ يَكُونُ الْغُلَامُ ابْنَ ثَمَانَ عَشْرَةَ سَنَةً أَوْ أَقَلَّ أَوْ أَكْثَرَ وَ لَا يَحْتَلِمُ قَالَ إِذَا بَلَغَ وَ كُتِبَ عَلَيْهِ الشَّيْءُ جَازَ أَمْرُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ سَفِيهَاً أَوْ ضَعِيفاً». این روایت اطلاق خوبی دارد.

صدوق در کتاب خصال از پدرش و از سهل بن محمد بعد از ابو حسین خادم از عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) سؤال شده که امر یتیم چه زمانی نافذ است؟ امام (ع) فرمود: زمانی که به حد بلوغ برسد و بلوغش زمانی است که محتلم شود.

این روایات که تعبیر مشترکشان این است که «لا يجوز أمره حتی یبلغ» تا زمانی که بالغ شود؛ و این امر شامل اخبار و إنشاء می‌شود. اطلاق این روایات خیلی محکم است و اگر صبی به سن ده سالگی رسید، طلاق و عقدش نافذ است.

بنابراین ما یک روایت داریم که «لا يجوز أمر الصبی» که همه چیز او را شامل می‌شود؛ قولش، اخبارش، إنشاءش، یعنی این «امر» ظهور در همه چیز دارد.

آن وقت روایاتی که می‌گوید طلاق و عتق و وصیت صبی اگر به ده سالگی رسید نافذ است، مقید این روایات واقع می‌شود. البته عرض کردم که بحث مفصل این روایاتی که مربوط به صبی است در بحث مکاسب در بحث بیع الصبی مفصل مطرح می‌شود، اما آنچه که ما الان می‌خواهیم از این طائفه از روایات استفاده کنیم گفتیم از «عمد الصبی خطأ» نمی‌شود استفاده کرد، از «رفع القلم عن الصبی حتی یحتلم» نمی‌شود استفاده کرد. اما از این طائفه از روایات که «لا يجوز أمر الغلام حتی یبلغ» بخوبی می‌توانیم استفاده کنیم که افتاء صبی حجیت ندارد، قضاوتش حجیت ندارد، اخبارش کلاً اخبار است، إنشاءش کلاً إنشاء است. مگر اینکه روایاتی بعداً مثل آن مسئله طلاق و وصیت، مقید این روایات باشد.

بنابراین به نظر ما بهترین دلیل بر اینکه افتاء صبی اعتباری ندارد؛ همین طائفه سوم از روایات است.

دلیل سوم و نقد آن

سومین دلیل این است که مرحوم آقای خوئی فرمودند سیره عقلائیه اطلاق دارد، یعنی می‌گوید جاهل به عالم رجوع کند، خواه عالم؛ صبی باشد یا بالغ باشد.

مقداری که ما در این بیان تأمل کردیم، این بیان قابل قبول نیست. سیره عقلائیه دلیل لبی است و در أدله لویه باید بر قدر متیقن اکتفاء کرد. حالا سؤال می‌کنیم در همان مثال طبیبی که ایشان فرموده که اگر یک طبیب صبی باشد و ماهر هم باشد، حالا اگر دو تا طبیب باشد، یکی بالغ و دیگری غیر بالغ، هر دو هم مهارت داشته باشند، باز عرف کدام را اختیار می‌کند؟ عقلاء رجوع به بالغ می‌کنند. مقدار متیقن این است که به بالغ رجوع می‌کنند و قول بالغ را می‌گیرند و از او تبعیت می‌کنند.

دلیل چهارم و نقد آن

چهارمین دلیل که در بعضی تعابیر وجود دارد این است که افرادی مثل مرحوم صاحب جواهر ادعای اجماع کرده‌اند بر اینکه صبیّ مسلوب العبارة است. حال با این اجماع بگوئیم إفتاء او هم کلاً اعتباری ندارد.

محقق خوئی فرموده‌اند ما راهی برای احراز این اجماع نداریم.

لکن به نظر ما، اگر قدماء متعرض بحث بلوغ و اینکه آیا بلوغ شرطیت برای إفتاء دارد یا نه، نشده‌اند، اما در کلماتشان یک قرآنی وجود دارد که این را به عنوان یک امر مسلم قرار داده‌اند. مثلاً از عبارت خود مرحوم شیخ انصاری در رساله اجتهاد و تقلید استفاده می‌شود مسئله بلوغ یک امر مسلم بین فقهاء است و اصلاً جای تردید نبوده است.

بنابراین اجماع هم تا حدی برای ما قابل اعتماد است. یعنی درست است که خیلی متعرض نشده‌اند، اما عدم تعرضشان نه از باب عدم توجه، بلکه از باب وضوح بوده است، یعنی چون خیلی مطلب واضح بوده است، بیان نکرده‌اند، کما اینکه راجع به عقل هم خیلی‌ها حرفی نزدند، این از باب وضوح است.

این نکته را داشته باشیم که گاهی اوقات فقهاء متقدم یک مطالبی را بیان نمی‌کنند، از باب اینکه اصلاً توجه به آن نکرده‌اند. خوب اینجا ما نمی‌توانیم اجماعی بدست بیاوریم، اما اگر یک مطلبی را از باب وضوحش بیان نکردند، اینجا خودش اجماع است، برای ما قابل اعتماد است.

بعضی‌ها تعبیر به ضرورت هم کرده‌اند، که ضرورت در اینجا مراد ضرورت دین نیست، ضرورت فقه است، فرموده‌اند یک امر ضروری است که مفتی باید بالغ باشد.

نکته اول: مراد از شرطیت بلوغ

نکته‌ای که در آخر بحث عرض می‌کنیم، بعد از اینکه گفتیم بلوغ شرطیت دارد، منظور از شرطیت بلوغ حین الافتاء است، و الا اگر کسی در حین صباست، اجتهاد کرده، و هنوز یک سال به بلوغش مانده، اما الان که کسی می‌خواهد به او رجوع کند بالغ شده است، این را همه قبول دارند که هیچ اشکالی ندارد و در اینکه این مورد اعتماد است تردیدی نیست.

آنچه که محل نزاع است این است که در حین صباست اجتهاد کرده و مردم هم بخواهند در همان زمان صبابیتش به او رجوع

کنند و إلا اگر در حین صبا بت اجتهد کرد، اما إفتاءش و مرجعیت تقلیدش در حین بلوغش باشد، این از محل نزاع خارج است و مورد اتفاق بین همه انظار فقهاء است.

نکته دوم: فرض انحصار تقلید در صبی مراهق

یک نکته دیگری را هم اضافه کنیم و آن این است که حالا اگر فرض کنیم در یک کشوری فقط یک صبی مراهقی هست که می‌تواند استنباط کند و مردم دسترسی به بالغ ندارند - این را ندیدیم در کلمات متعرض شده باشند - آیا مشهور و اجماع که می‌گویند بلوغ شرطیت دارد، در چنین فرعی باز بگوییم حرف صبی اعتبار ندارد؟ یا اینکه بگوییم اینها که می‌گویند بلوغ شرطیت دارد، مقصود این است که با وجود بالغ دیگر قول صبی اعتبار ندارد، با امکان رجوع به یک مفتی بالغ دیگر لایجوز الرجوع به مفتی غیر بالغ، اما در جایی که برای آموختن احکام امکان رجوع به بالغ وجود ندارد، یا باید به حدس و گمان خودشان عمل کنند یا باید به همین اجتهداتی که همین صبی مراهق کرده است. بنابراین در اینجا این ظاهراً از محل نزاع خارج باشد.

شرط دوم؛ عقل

گفته‌اند یکی از شرائط مفتی؛ عقل است، که مفتی باید عاقل باشد.

مرحوم شیخ در رساله اجتهد و تقلید، صفحه 57 فرموده‌اند این مورد اتفاق و اجماع است و هیچ اختلافی در آن نیست. پس اولاً مسئله اجماعی است.

ثانیاً با قطع نظر از این اجماع، آن روایات و ادله‌ای که دلالت بر مشروعیت تقلید دارد، کلمه فقیه، عارف، عالم، ناظر در حلال و حرام، اینها همه ظهور در عاقل دارد و قطعاً شامل غیر عاقل نمی‌شود.

ثالثاً سیره عقلائیة هم بر همین است. سیره عقلائیة که در باب تقلید می‌گوییم رجوع جاهل به عالم است، عالم عاقل را شامل می‌شود.

در این قسمت که مفتی حین الافتاء و حین الرجوع الیه باید عاقل باشد هیچ بحثی وجود ندارد، لکن یک نزاعی واقع شده که آیا اعتبار عقل؛ فقط حدوثاً شرط است، یعنی حین الافتاء و حین الرجوع الیه، یا بقاء هم شرطیت دارد؟ حالا اگر انسان از مفتی عاقلی تقلید کرد، بعداً در اثر یک کسالتی عقل خودش را از دست داد، آیا استمرار تقلید از او جایز است یا جایز نیست؟

اگر گفتیم که عقل فقط حدوثاً شرط برای مفتی و مرجع تقلید دارد و دیگر بقاء شرطیت ندارد، نتیجه می‌گیریم که در بقاء شما می‌توانید مقلد همان شخصی باشید که الان مریض شده است. اما اگر گفتیم هم حدوثاً و هم بقاء لازم است، دیگر نمی‌شود از او تقلید کرد.

نظر آقای خوئی

مرحوم آقای خوئی (التنقیح، ج1، ص180) نظر شریفشان این است که عقل فقط حدوثاً شرطیت دارد، اما دیگر برای اشتراط بقائی آن دلیلی نداریم، نه از ادله لفظیه و نه از سیره عقلائیة. آیا این فرمایش تامی است یا خیر؟

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين